

مرور تطبیقی نظریه های توسعه سیاسی

اکبر اعتباریان خوراسگانی^۱، فرید قلی پور مقدم^۲

^۱ دانشیار و مدیرگروه مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان

^۲ دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه آزاد واحد اصفهان

Gholipourfarid57@gmail.com

چکیده

بدون شک تغییر، رشد و توسعه در جوامع مختلف مطابق با منبع، معیار و الگویی از باورها، ارزش ها و معانی همان جامعه روی می هد. پس از جنگ جهانی دوم تاکنون، دانشمندان غربی به دنبال آن بوده اند که الگوی توسعه سیاسی مطابق مبانی، نظرات و ارزش های خود را در جهان جاری و ساری نمایند تا راه نفوذ آنان در دنیا هموار شود. توسعه سیاسی یکی از شاخه های توسعه است با هدف رسیدن به پیشرفت، صنعتی شدن، رفع فقر، رفع وابستگی، ایجاد تحولات ساختاری و اصطلاحات در تمام بخش های جامعه و گذار از حالت نامطلوب زندگی گذشته به شرایط بهتر. به رغم گذشت بیش از نیم قرن از مطالعات نوسازی و توسعه سیاسی، روز بروز بر ابهام این مفهوم افزوده شده است و در پس مناقشات و اختلاف نظرهای صاحب نظران پنهان مانده است. امروزه با وجود انبوهی از مطالعات انجام شده در این باب، اجماع مشترکی بین صاحب نظران در باره این مفهوم به دست نیامده است. هر کدام از مکاتب، تعریف و معیارهای خاص خود را از این اصطلاح مطرح می نمایند. لذا این نوشتار در پی تطبیق نظریه های توسعه سیاسی بر اساس پنج طبقه بندی انجام شده شامل نظریه های توسعه سیاسی تعادلی، قابلیت محور، منفی، وابستگی و بازاندیشی است تا ویژگی ها، وجوه اشتراک و افتراق هر یک را به طور مقایسه ای بیان نماید.

واژگان کلیدی: توسعه سیاسی، تعادلی، قابلیت محور، منفی، وابستگی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بحث توسعه و توسعه سیاسی از جمله مباحثی است که در چند دهه اخیر توجه عده زیادی از پژوهشگران را عمیقاً به خود جلب کرده و در کانون علایق فکری اندیشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی قرار گرفته است. این بحث، به ویژه برای نخبگان فکری کشورهای در حال توسعه از اولویت و اهمیت مضاعفی برخوردار است، چرا که در این گونه کشورها فرآیند توسعه و توسعه نیافتگی، چالش اصلی جامعه را تشکیل می دهد و همه وقایع و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود، خواه ناخواه تحت تأثیر آن قرار دارند (پرزورسکی، ۱۳۸۶). اگرچه بحث توسعه در افق تاریخی عصر روشنگری وجود داشته و ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز داشته و تحت عنوان مقوله «پیشرفت» مطرح بوده است، اما تئوری های توسعه به طور عمده پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده اند. در واقع نظریات جدید توسعه از دهه ۱۹۵۰ رشد پیدا کرده اند (ساعی، ۱۳۸۴). "توسعه سیاسی" واژه های جامعه شناختی است که از سوی مکاتب غربی به عنوان راه کاری برای کشورهای توسعه نیافته و جهان سومی ارائه گردیده است. "توسعه" به معنای بهبود و گسترش همه شرایط و جنبه های مادی و معنوی زندگی اجتماعی و یا فرایند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه می باشد. توسعه سیاسی در اصطلاح به معنای افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. توسعه سیاسی دارای مفهوم ثابتی نیست: عده ای توسعه را تنها یک تحول مربوط به دنیای غرب می دانند که از آن جا ریشه گرفته است. بنابراین آن را الگوی مناسبی برای رهایی همه جوامع از فقر و مشکلات نمی دانند. عده ای دیگر توسعه را شرط بقای جامعه و حفظ استقلال آن می دانند. عده ای نیز اولویت را به ارزش ها و ایدئولوژی و عدالت اجتماعی داده و به دنبال آن توسعه را مطرح می کنند و آن را برای خدمت به استقلال جامعه ضروری می دانند. توسعه سیاسی یکی از شاخه های توسعه است با هدف رسیدن به پیشرفت، صنعتی شدن، رفع فقر، رفع وابستگی، ایجاد تحولات ساختاری و اصطلاحات در تمام بخش های جامعه و گذار از حالت نامطلوب زندگی گذشته به شرایط بهتر. توسعه سیاسی با برخی مفاهیم دیگر در ارتباط است از جمله مشارکت سیاسی، فرهنگ سیاسی، تبلیغات سیاسی، ارتباطات سیاسی و از همه مهمتر نوسازی. با این که نوسازی و توسعه گاهی مترادف به کار می روند، اما برخی از محققان، توسعه سیاسی را خیلی عالم تر از نوسازی سیاسی تلقی می کنند و معتقدند نوسازی سیاسی در بطن توسعه سیاسی است. نوسازی سیاسی را می توان فرایندی تلقی کرد که طی آن، نقش های کارکردی استراتژیک جامعه به سازندگی و تولید مبادرت می ورزند (قوام، ۱۳۷۱). جان کلام مکتب توسعه سیاسی این است که همه جوامع از مراحل پی در پی توسعه سیاسی می گذرند که در طی آن جوامع ابتدایی سنتی سرانجام به جوامع مدرن صنعتی تبدیل می شوند. در این نظریه ها تخصصی شدن فزاینده نقش ها در جامعه یا تقسیم کار، تغییر از یکی انگاری و وفاداری محلی و قبیله ای یا نگرش های خاص گرایانه به یکی انگاری اجتماعی یا ملی یا نگرش های عام گرایانه، تغییر از منزلت اجتماعی مبتنی بر سنت ها یا پایگاه انتسابی به شایستگی و دستاوردهای شخصی یا پایگاه اکتسابی و توسعه فرایندها و نهادهای مناسب برای همسازی با این تغییرات، مورد تأکید قابل ملاحظه ای قرار می گیرند. این دیدگاه ها در عین حال که همیشه مترادف با نظریه کارگرد گرابی نیستند بشدت از آن تأثیر پذیرفته و بر تمایز یا تخصصی شدن نقش ها و توسعه فرایندها و ساختارهای مناسب تأکید ویژه ای داشته اند (فرقانی، ۱۳۸۱). دست یابی به توسعه سیاسی، یعنی فرآیندی که در جریان آن، نظام های ساده اقتدارگرای سیاسی جای خود را به نظام های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی، نمایندگی و بوروکراسی های مدنی می دهند، نیازمند آگاهی و حرکت عمومی شهروندان از یک سو و پذیرش و اراده حاکمان از سوی دیگر است (عالم، ۱۳۸۲). هانتینگتون مفهوم توسعه سیاسی را بر اساس میزان صنعتی شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار داده و بر این اعتقاد است که از آنجا که در فرایند توسعه سیاسی تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش های جدیدتر ظهور می کنند،

نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی های لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد. در غیر این صورت، نظام با بی ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی روبه رو خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی ها به شکل انقلاب تجلی کند. توسعه سیاسی را می توان مفهومی اساسی دانست که به تدریج، در همه جوامع گسترش می یابد و می توان از آن با عنوان فرهنگ جهانی یاد کرد (پای و دیگران، ۱۳۸۰). در این مقاله سعی شده است یک نوع طبقه بندی از نظریه های توسعه سیاسی در قالب ۵ گروه تحت عنوان های توسعه سیاسی تعادلی، توسعه سیاسی قابلیت محور، توسعه سیاسی منفی، توسعه سیاسی وابستگی و توسعه سیاسی بازاندیشی ارائه گردد و سپس به مرور تطبیقی سه گروه اول پرداخته می شود.

ادبیات پژوهش

توسعه سیاسی

مفهوم توسعه سیاسی از زمان پیدایش اولین دیدگاه ها در مورد آن از اواخر دهه ۱۹۵۰ تا به امروز به صورت مختلف تعریف شده است. هر یک از مفاهیم ارائه شده در مقاطع زمانی با تاکید بر یک سری از ویژگی ها و ابعاد بوده که متأثر از شرایط اجتماعی^۰ سیاسی جهان و تغییرات بوجود آمده است. توسعه سیاسی مفهومی پر مجادله در عرصه نظری و شاید دور از دسترس عمل اجتماعی است. پشت سر گذاردن دروازه های توسعه سیاسی و برپایی جامعه توسعه یافته سیاسی در هر کشوری، مستلزم عبور دشوار و گاهی پرمخاطره از یک دوران گذار سیاسی است که اگر بیش از حد طولانی شود، احتمال بازگشت به عقب افزون تر می شود. دستیابی به توسعه سیاسی یعنی فرایندی که در جریان آن نظام های ساده اقتدارگرای سیاسی جای خود را به نظام های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی، کنگدگی و بروکراسی های مدنی می دهند، نیازمند آگاهی و حرکت عمومی شهروندان از یک سو و پذیرش اراده حاکمان از سوی دیگر است. اصولاً مباحث توسعه سیاسی به حدود نیم قرن قبل برمی شود، یعنی دوره ای که جریان فکری نوسازی، حاکمیت و نمود پیدا کرد. توسعه، نوسازی، تحول تاریخی، ترقی، پیشرفت و تکامل و... مدلول هایی اند که بر یک دال دلالت می کنند، یعنی دگرگونی در جهت بهینه شدن دائمی وضع موجود (فرقانی، ۱۳۸۱). پیدایش شمار زیاد دولت های ملی پس از دوره استعمار در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین، با روندی بسیار سریع، نسل جدید دانشمندان سیاست را برانگیخت تا ابزارهای بررسی اجتماعی - سیاسی را بازبینی کنند. نسل جدید سیاست شناسان تشخیص دادند با وجود زمینه های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی بازمانده از سده های پیشین و مؤثر بر شیوه کار ایشان، می توانند روندهای سیاسی غیر غربی را حتی با وجود تفاوت با روندهای سیاسی غربی، به طور موفقیت آمیز مطالعه کنند. بر این اساس بود که اندیشمندانی چون لوسین پای، گابریل آلموند، جیمز کولمن، لئونارد بایندر، مایرون وینر، دیوید آپتر، هارولد لاسول، ساموئل هانتینگتون و شماری دیگر از صاحب نظران در این زمینه مطرح شدند و درباره نهادهای اجتماعی - سیاسی و فرهنگی کشورهای در حال توسعه به ویژه از دیدگاه های اقتصادی، اجتماعی، روانشناختی، مردم شناختی و سیاسی مطالعات تجربی زیادی کردند تا روند تغییر در این کشورها را توضیح دهند (عالم، ۱۳۸۲).

علیرغم اینکه در بسیاری از موارد توسعه و نوسازی مترادف یکدیگر بکار گرفته می شوند، لکن پاره ای از محققان، توسعه سیاسی را خیلی کلی تر و عام تر از نوسازی سیاسی تلقی می کنند و معتقدند که نوسازی سیاسی در بطن توسعه سیاسی جای می گیرد و ویژگی های آن را همبستگی میان ساختارها و عملکردها برای ابتکار و نوآوری، وجود ساختارهای اجتماعی انعطاف پذیر و تخصصی شده و بالاخره وجود چارچوب های اجتماعی خاص برای توسعه دانش و مهارت ها جهت زندگی در جهان پیشرفته تکنولوژیک می دانند. آنان معتقدند که نوسازی سیاسی را می توان فرآیندی تلقی کرد که در طی آن نقش های کارکردی استراتژیک یک جامعه به سازندگی و تولید مبادرت می ورزند (آپتر، ۱۹۶۵). پاره ای دیگر از دانشمندان علوم

سیاسی توسعه سیاسی را به ساختارهای سیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و نیز توزیع اقتدار سیاسی در میان کلیه بخش ها و حوزه های جامعه مرتبط می سازند.

بر این اساس توسعه سیاسی به عنوان یک روش در هر جامعه ای وجود دارد که این مهم به طور معمول با مشخصه هایی همراه می شود که برخی از مهمترین آن در محورهای زیر قابل بررسی است:

- ۱- جابه جایی مسالمت آمیز قدرت از راه انتخابات
- ۲- کوشش در جهت جلب رضایت مردم
- ۳- پاسخگو کردن قدرت سیاسی و نقدپذیری مسئولان
- ۴- برپایی حکومت قانون از طریق مجلس قانونگذاری
- ۵- فردیت و آزادی افراد و تکریم حقوق فرد
- ۶- وجود احزاب، آزادی مطبوعات، انتخابات
- ۷- حضور نخبگان سیاسی در صحنه تحولات کشور (ساوه درودی و دیگران، ۱۳۹۲).

هانتینگتون و دامینگوئه نیز به این نتیجه رسیده اند که تعاریف تا حد خطرناکی افزایش یافته است و یکی از دلایل آن این است که این عبارت برای دانشمندان سیاسی دارای بار مثبت می باشد. به عبارت دیگر به جای این که از این عبارت برای تحلیل استفاده کنند برای توجیه و مشروعیت بخشیدن استفاده کرده اند و به جای اینکه به موضوع «توسعه چه چیزی» بپردازند به موضوع «توسعه به طرف چه» پرداخته اند. به عقیده این نویسندگان به طور کلی این عبارت به چهار طریق متفاوت به شرح زیر به کار رفته است:

- ۱- مفهوم جغرافیایی (کشورهای جنوب شبیه کشورهای شمال شوند)
 - ۲- مفهوم مشتق شده از نوسازی (توسعه بخش سیاسی از یک جامعه مدرن)
 - ۳- مفهوم غایت مندان (توسعه هدف است)
 - ۴- مفهوم کارکردی (رسیدن به هدف از طریق توسعه)
- آنها با تشریح این مفاهیم، توسعه سیاسی در مفهوم اشتقاقی را به عنوان مفهوم برتر برگزیده اند و با استفاده از آن توسعه سیاسی را به عنوان «پیامدهای سیاسی نوسازی» تعریف کرده اند. در ادامه به توصیف برخی از این نظریه ها که توصیف کننده پیش نیازها و پیش شرط های یک سیستم سیاسی توسعه یافته می باشند می پردازیم.
- به طور کلی با توجه به ماهیت و تعاریف نظریه های مختلف، نظریه های توسعه سیاسی را به پنج دسته می توان تقسیم نمود:

الف- نظریات تعادلی

ب- نظریات قابلیت محور

ج- نظریات توسعه منفی

د- نظریات وابستگی

ه- نظریات بازاندیشی

الف- نظریات توسعه سیاسی تعادلی

توسعه سیاسی هلیوجگورایب

هلیو جگورایب یکی از جالب ترین تئوری های جامع در توسعه سیاسی را در قالب یک طبقه بندی دوگانه برای توسعه سیاسی ارائه داد. به نظر او گروهی از نویسندگان، توسعه سیاسی را معادل نوسازی سیاسی می دانند. دومین گروه نویسندگان مورد نظر جگورایب نویسندگانی هستند که توسعه سیاسی را نهادینه کردن سیاسی می دانند. جگورایب جابجایی سیاسی،

یکپارچگی سیاسی، و نمایندگی سیاسی را از نشانه‌های نهادینه کردن سیاسی می‌داند. وی در تئوری خود که ترکیبی از نظرات دو گروه دانشمندان فوق‌الذکر است، توسعه سیاسی را نوسازی همراه با نهادینه کردن سیاسی می‌داند که بطور اختصار به صورت « $PD=M+I$ » نشان داده شده است. او جزء نوسازی سیاسی را فرآیند افزایش متغیرهای عملیاتی یک حکومت دانسته و در این رابطه از سه متغیر: «جهت‌گیری عقلایی، تفکیک ساختاری و قابلیت» نام برده است. او هر یک از این متغیرها را نیز به اجزایی تقسیم کرده و شاخص‌هایی را نیز معرفی نموده است. وی همچنین نهادینه کردن سیاسی، از سه متغیر جا به جایی سیاسی، یکپارچگی سیاسی، و نمایندگی سیاسی استفاده کرده است. جگورایب همچنین خاطر نشان می‌سازد که لازمه توسعه سیاسی، وجود تعادل مناسب بین نوسازی سیاسی و نهادینه کردن سیاسی است. عدم تعادل، بالا بودن سطح نوسازی و پایین بودن سطح نهادینه کردن، سیستم سیاسی را ناگزیر به استفاده موفقیت‌آمیز از شدت عمل و زور نموده و عکس این عدم تعادل، بصورت بالا بودن سطح نهادینه کردن و پایین بودن سطح نوسازی بر قابلیت عملیاتی سیستم سیاسی اثر می‌گذارد (هدی، ۱۳۸۰).

توسعه سیاسی بایندر

لئونارد بایندر^۱ نظریه خود را از توسعه سیاسی حول محور پنج محور پیشنهاد می‌کند.

- ۱- تغییر هویت از هویت مذهبی به هویت نژادی و از هویت محلی به هویت اجتماعی.
- ۲- تغییر مشروعیت از مشروعیت ماوراء الطبیعی به منابع ذاتی.
- ۳- تغییر در مشارکت سیاسی از مشارکت نخبه به مشارکت در خانواده به مشارکت در گروه.
- ۴- تغییر در تقسیم مشاغل از تقسیم بر اساس موقعیت و امتیاز به تقسیم بر اساس موفقیت و لیاقت.
- ۵- تغییر در درجه نوذ اداری و قانونی درون ساختار اجتماعی و مناطق دورافتاده کشور (جوهری، .

لئونارد بایندر معتقد است در نظام‌های در حال گذار از سنت به مدرنیسم، مشروعیت از منشأ واحدی سرچشمه نمی‌گیرد. بایندر توسعه سیاسی را در سه مفهوم برابری، ظرفیت و تفکیک وظایف خلاصه کرده و این مفاهیم را در مجموع سندروم توسعه نامیده است. این سه عنصر در حکومت‌های مختلف با مقادیر مختلف در تعادل قرار دارند. بایندر معتقد است توسعه پایان‌ناپذیر است و مسیر توسعه کشورهای توسعه نیافته متفاوت و غیر قابل پیش‌بینی است. بایندر معتقد است که اگر کشوری بخواهد به رشد و توسعه برسد، باید پنج بحران را پشت سر بگذارد. "این پنج بحران عبارتند از: بحران هویت، بحران مشارکت، بحران نفوذ، بحران مشروعیت و بحران توزیع" او معتقد است که وجه تمایز کشورهای توسعه یافته صنعتی از کشورهای در حال توسعه در آن است که آنان در گذشته به طریقی موفقیت‌آمیز بحران‌های فوق به ویژه بحران‌های هویت و مشروعیت را پشت سر نهاده‌اند (سیف زاده، ۱۳۶۸).

ب) نظریه‌های توسعه سیاسی قابلیت محور

توسعه سیاسی گابریل آلموند و بینگهام پاول

آلموند و پاول توسعه سیاسی را این‌گونه تعریف نموده‌اند که توسعه سیاسی پیامد وقایعی است که ریشه در محیط بین‌المللی، محیط داخلی و یا نخبگان سیاسی درون سیستم سیاسی دارد. اگر یک سیستم سیاسی در وضعیت موجود قادر به مقابله با مسایل و چالش‌های پیش‌رو نباشد، زمانی می‌توان آن را توسعه یافته دانست که از قابلیت‌های لازم برای برخورد موفقیت‌آمیز با ینگونه چالش‌ها برخوردار باشد. در غیر اینصورت، نتیجه برگشت به عقب یا توسعه منفی خواهد بود. هر سیستم سیاسی با چهار مشکل و چالش مواجه بوده است و یا مواجه خواهد شد که عبارتند از: حکومت‌سازی، ملت‌سازی،

¹ Leonard Binder

مشارکت و توزیع یا رفاه (معمارزاده و پاک طینت، ۱۳۸۵). ایشان از لحاظ رفتاری، مصلحت گرایی، ارجح بودن فعالیت های دسته جمعی بر فرد گرایی، میزان همبستگی و میثاق با نظام سیاسی، روابط سیاسی بر مبنای اعتماد متقابل را به عنوان معیار توسعه سیاسی تلقی کرده و از نظر ساختاری بر تنوع ساختاری، فرهنگ دنیوی و سطح بالای استقلال نظام های فرعی تأکید می کنند (نظری و دیگران، ۱۳۹۲).

آلموند و پاول نظریه کارکردگرایی را مطرح کردند و جامعه سیاسی را مانند مجموعه ای از عناصر به هم وابسته در نظر گرفته و به سه بخش تقسیم کردند. اولی را نظام سیاسی از هم گسیخته، سنتی را دارای فرهنگ اطاعتی و جدید را متنوع و متکی به فرهنگ مشارکتی معرفی می کند. آلموند و پاول معتقدند ریشه اصلی هدایتگری و نیروی محرکه اساسی توسعه سیاسی را هم باید در محیط بین المللی و هم در جامعه داخلی و هم در میان برگزیدگان سیاسی داخل سیستم سیاسی پیدا نمود. اگر پویای توسعه سیاسی ناشی از مسائل داخلی باشد، به دلیل گسترش تجارت و رونق و پیشرفت صنعت طبقه متوسطی پدید آمده که این طبقه خواهان انجام اصلاحات عمومی و بهبود وضعیت خود و برآوردن نیازهای جدید در عرصه اقتصاد و سیاست و اجتماع بوده و از این روتبديل به نیروی محرکه ایجاد توسعه سیاسی برای برآوردن نیازهایش می شود. اگر پویای توسعه به دلیل اقدامات و تصمیمات برگزیدگان سیاسی باشد، آنها در جستجوی افزایش منابع قدرت و دارایی خود برای تداوم و استمرار حکومتشان بوده و از این رو با ایجاد توسعه سیاسی ظرفیت نظام سیاسی و توانایی آن را بالا برده، تا بدین طریق پایه های سلطه خود را مستحکم تر نمایند.

سطوح سه گانه وظایف مورد نظر آنها:

۱) قابلیت ها

۲) وظایف یا کارکردهای تبدیل

۳) وظایف و کارکردهای نگهداری و تطابق سیستم

آلموند و پاول از لحاظ رفتاری مصلحت گرایی، ارجح بودن فعالیت های دستجمعی بر فردی، میزان همبستگی و میثاق با نظام سیاسی، روابط سیاسی بر مبنای اعتماد متقابل را بعنوان معیارهایی برای توسعه سیاسی تلقی کرده و از نظر ساختاری بر تنوع ساختاری، فرهنگ دنیوی و سطح بالای استقلال نظام های فرعی تأکید می ورزند (فرقانی، ۱۳۸۱).

توسعه سیاسی آیزنشتات و دیامنت

آیزنشتات توسعه سیاسی را به ساختارسیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدارسیاسی در کلیه بخش ها و حوزه های جامعه مرتبط می سازد. به نظر وی هر اندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هر کدام دارای هویت مستقل برای خود باشند به همان نسبت بر درجه توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد (آیزنشتات، ۱۹۶۴).

آلفرد دیامنت نیز توسعه سیاسی را در عمده ترین شکل خود روندی می داند که به وسیله آن یک نظام سیاسی، قابلیت حفظ و تحمل موفقیت آمیز و مداوم انواع جدید اهداف و تقاضاها و ایجاد انواع جدید سازمان ها را به دست می آورد و آن را افزایش می دهد. وی می گوید برای اینکه این روند تداوم یابد به ساختار سیاسی مستقل و متمرکزی نیاز است (امین زاده، ۱۳۷۶).

توسعه سیاسی هاری اکشتین

هاری اکشتین در صدد دستیابی به ابعادی است که تضمین کننده کفایت عملکرد سیاسی سیستم هستند. این ابعاد را تحت عنوان ویژگی های یک حکومت توسعه یافته در چهار بعد مطرح می نماید:

۱- پایداری و بقا

۲- نظم عمومی

۳- مشروعیت

۴- کفایت در تصمیم گیری

این ابعاد باعث حصول اطمینان از کفایت عملکرد سیاسی سیستم می گردند (هدی، ۱۹۷۸).

توسعه سیاسی بنیامین

بنیامین نیز عقیده دارد تشریح اصول سیاسی باید حاوی شیوه هایی از اندازه گیری، ویژگی ها و عملکرد سیستم باشد.

وی ابعاد کلیدی زیر را به عنوان نمونه برای توسعه سیاسی معرفی می نماید:

۱- مشارکت سیاسی

۲- نهادینه کردن سیاسی

۳- یکپارچگی ملی

به نظر وی فرآیند توسعه سیاسی مجموعه ای از تغییرات سیاسی و تاریخی است که همراه با تهاجم صنعتی در جامعه رخ

می دهد (هدی، ۱۹۷۸).

توسعه سیاسی مونت پالمر

وی اصطلاحات نوسازی و توسعه را کاملاً مترادف می داند و معتقد است تفاوتشان در این است که نوسازی یادآور

پیشرفت و حرکت در جهت مناسبات آرمانی شده ای است که توسط نظریه پردازان اجتماعی به عنوان مدرن فرض می شود و

توسعه بر روند تحقق برابری با پیشرفته ترین کشورهای دنیا از لحاظ اقتصادی بر روند تحقق برابری با پیشرفته ترین

کشورهای دنیا از لحاظ اقتصادی در زمینه تولید کالا و خدمات دلالت دارد (پالمر، ۱۳۵۷).

توسعه سیاسی پاولسون

اهمیت نهادها در مدیریت تعارض مورد تأکید می باشد. لازمه کسب چنین قابلیت‌هایی نیز میل به اجماع ملی بر روی یک

ایدئولوژی اقتصادی و سیاسی است. این ایدئولوژی ها روش های نگرش افراد به سیستم های اقتصادی و سیاسی هستند.

اجماع ایدئولوژیک بر خلاف نظر اقتصاددانان، از طریق ملی گرایی نقش مثبتی در رشد ایفا می نماید.

تاکید بر نهادها در مدیریت تعارض

ایجاد اجماع و وفاق ملی

تاکید بر ملی گرایی / ناسیونالیسم (هدی، ۱۹۷۸).

ج) نظریه های توسعه سیاسی منفی:

توسعه سیاسی منفی بر ابعاد منفی توسعه سیاسی از طریق توجه به اوضاع و احوالی که باعث فاصله گرفتن از توسعه و

مانع حرکت به سمت آن می شود تمرکز می نماید. همچنین به جستجوی عوامل داخلی و خارجی سیستم های سیاسی که

باعث به تاخیر افتادن یا مانع توسعه می شود می پردازد. در این دسته بندی سه نظریه پرداز به نام های هانتینگتون، هیگر و

جان کاتسکی قرار می گیرند.

توسعه سیاسی هانتینگتون

وی نوسازی را بر اساس میزان صنعتی شدن، تحرک و تجهیز اجتماعی، مشارکت سیاسی و رشد اقتصادی مورد

ارزیابی قرار می دهد و معتقد است، از آنجایی که در فرایند نوسازی و توسعه سیاسی، تقاضای جدیدی به صورت مشارکت

و ایفای نقش های جدیدتر ظهور می کنند، بنابراین نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی های لازم برای تغییر وضعیت

برخوردار باشد. در غیر این صورت سیستم با بی ثباتی، هرج و مرج، اقتدار گرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان

دارد پاسخ جامعه به این نابسامانی ها به شکل انقلاب تجلی نماید. از نظر وی هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به

پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف ناپذیری به انعطاف پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت به میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد. (نظری و دیگران، ۱۳۹۲). زمان حال، عصاره و فشرده گذشته است و هیچ جامعه‌ای از گذشته خویش خلاصی ندارد. پس هر نوع الگوی توسعه می‌بایست با توجه به گذشته فرهنگی تاریخی هر ملت و چشم‌انداز آینده آن ترسیم شود (بشیریه، ۱۳۷۷). این تفاسیر، شاخص‌ها و عناصر مشترک توسعه سیاسی بین الگوها و نظریه‌های مختلف عبارتند از:

الف) ایجاد نهادهای دموکراتیک که بتوانند مشارکت حقیقی مردم را در تصمیم‌گیری‌ها و ایفای نقش‌های قاطع در محیط سیاسی اجتماعی تضمین کنند. این نهادها باید با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی هر جامعه همگونی داشته باشند و تبلور خواست مردم و هدایت‌کننده علایق آنان باشند. (ایوبی، ۱۳۷۷).

ب) تأکید بر ایجاد دموکراسی‌ها به جای دموکراسی تا بین اصول و راه‌کارها در توسعه سیاسی تمایز گذاشته شود. بر این اساس، متفکران اصل دموکراسی را با راه‌کارهای اروپایی یعنی نظام دموکراسی لیبرال که امری واحد است، یکسان تلقی نمی‌کنند و تکرار تقلید از نهادهای سیاسی اروپایی را در کشورهای جهان سوم موجب شکل‌گیری نظام‌های سیاسی ظاهراً دموکراتیک، اما بی‌بنیان می‌دانند. بنابراین، معتقدند هر کشور بر اساس شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود باید از ابزارهای خاص و الگوی خاص سیاسی خود برای ایجاد یک جمهوری در معنای اصلی آن، یعنی اداره امور همگانی بهره بگیرد. البته ممکن است این الگو وجوه مشترکی نیز با الگوی غربی داشته باشد، تا زمانی که با مبانی آن نظام در تعارض نباشد (نظری و دیگران، ۱۳۹۲).

ج) تمسک به عقلانیت و توجه به برتری آن بر برخی امور جاری در جامعه تا از این رهگذر، با نقادی سنت‌های بومی گذشته و نیز ارزش‌های وارداتی و برخورد گزینشی و عقلانی با پدیده‌های سنتی و پدیده‌های مدرن در مسیر رشد و تعالی جامعه، از جایگزینی مطلق ارزش‌های غربی (تقلید کورکورانه) و حذف بدون گزینش ارزش‌ها و سنت‌های بومی پرهیز شود. در کنار تأکید بر نفی نکردن مطلق مدرنیته و ارزش‌های غربی، باید به تعامل ارزش‌های بومی با وارداتی و نیز نقادی آنها با توجه به نیازها، شرایط و مصالح ملی باور داشت. بر این اساس، اصولاً تمدن‌ها با یکدیگر ترکیب می‌شوند و تلفیق و ترکیب ارزش‌های عقلایی تمدن‌ها عامل اصلی تکامل و پیچیدگی آنها است. تمدن‌های بزرگ‌تر آنها را هستند که ارزش‌ها و عناصر پیچیده‌تر و بیشتری از تمدن‌های پیشین را در خود جای می‌دهند و حاصل سنتز تمدن‌های بیشتری هستند (بشیریه، ۱۳۷۷).

توسعه سیاسی هیگر

به بحث سرخوردگی از چشم انداز کشور های در حال گذار می پردازد. در این کشور ها سیاست چیزی به جز دسته بندی، ائتلاف، حرکات تاکتیکی و فرد گرایی نیست. این کشور ها خواهان نظم سیاسی و ثبات سیاسی هستند ولی به دلیل اینکه فهمیده اند ممکن است توسعه نیافتگی به جای اینکه یک مرحله انتقالی باشد، دائمی گردد دچار سرخوردگی شده اند. پاسخ به این سوال را نیز در عدم قابلیت نهادهای سیاسی آنها در مقابله با پیامدهای تغییرات اجتماعی و اقتصادی می داند. هیگر توجه خود را به نقش ارتش و رابطه بین بوروکراسی نظامی و غیرنظامی معطوف می نماید. هیگر به رژیم های نظامی با دیدی منفی می نگرد و معتقد است که با سیاست های مستبدانه خود صرفاً فروپاشی سیستم سیاسی توسعه نیافته را تشدید می نمایند. وی از این نظر که توسعه یک فرآیند تکاملی و غیرقابل برگشت است و این که کشورهای توسعه نیافته فعلی شباهت زیادی به یکی از کشورهای توسعه یافته موجود خواهند داشت فاصله می گیرد (هدی، ۱۹۷۸).

توسعه سیاسی جان کاتسکی

جان کاتسکی به پیامدهای سیاسی نوسازی با میانه روی بیشتر و بدبینی کمتر نگرسته است و به این موضوع که برای رسیدن به توسعه یک راه واحد وجود دارد به دیده تردید می نگرد. او سیاست را یک تعارض گروهی می داند و برای تغییرات

سیاسی ناشی از تعارض اهمیت خاصی قایل است. کاتسکی در کتاب خود به نام «پیامدهای سیاسی مدرنیته یا نوسازی» این فرایند را سیاست نوسازی از درون می‌داند. وی تحول تدریجی جوامع اروپای غربی را از قرن یازدهم به بعد مطالعه کرد و دریافت که این تحول به وسیله‌ی مردم آن جوامع صورت گرفته و برخاسته از درون آن جوامع بوده است. از این رو زمان طولانی‌تری برای سازگاری قشرهای مختلف جامعه با آن تغییرات فراهم کرد و شوک تغییر ناگهانی را کاهش داد. از طرف دیگر، کشورهای در حال توسعه با نوسازی از برون که توسط بیگانگان یا افراد محلی تحت تأثیر آموزه‌های آنها و یا هر دوی آنها صورت می‌گیرد، مواجه هستند که مستلزم گسستن ناگهانی پیوندهای گذشته سنتی آنهاست (هدی، ۱۳۸۰).

جدول ۱: گروه‌بندی صورت گرفته نظریه‌های توسعه سیاسی

ردیف	زیرگروه توسعه سیاسی	نام دانشمند
۱	تعادلی	هلیو جگورایب
		لئونارد بایندر
۲	قابلیت محور	آلموند و پاول
		آیزنشتات و دیامنت
		هاری اکشتین
		بنیامین
		مونت پالمر
۳	منفی	پاولسون
		هانتینگتون
		هیگر
		جان کاتسکی

جدول شماره ۲- مقایسه نظریه‌های توسعه سیاسی بر اساس گروه بندی انجام گرفته در پژوهش

ردیف	نام دانشمند	گروه بندی	مفهوم	کد	دانشمندان هم نظر
۱	هلیو جگورایب	توسعه سیاسی تعادلی	نهادینه کردن سیاسی	اهمیت نهادها در مدیریت تعارض (ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل)	هانتینگتون، بنیامین، پالمر، پاولسون، هیگر و جان کاتسکی
			جهت گیری عقلایی	به منافع ملی اندیشیدین، آینده بینی، خرد جمعی، بهره گیری از نخبگان، نگرش دراز مدت، جمع اندیشی	--

	سیستم فرعی	عنوان پیش نیاز ایجاد قابلیت پاسخگویی سطح بالا			
	حکومت سازی	ایجاد ساختاری که یک کشور یا جامعه توسط آن اداره شود			
	ملت سازی	ساختن یک هویت ملی با استفاده از قدرت حکومت تا از نظر سیاسی در بلند مدت پایدار و قابل دوام بماند ° یکپارچگی ملی			
	توزیع یا رفاه	تخصیص کالاها و خدمات عقلایی، اصولی و همگانی باشد			
	حرفه ای کردن امور	کسب دانش خاص آن حرفه و فعالیت در حرفه های خاص			
۴	توسعه سیاسی قابلیت محور	استفاده موفقیت آمیز از نمادها و نهادهای سنتی	نیاز به ایجاد نهادهای سیاسی نوین نیست		
	مشروعیت	مشروعیت بر باور مبتنی است و از مردم اطاعت می کند و بر رضایت از عملکرد استوار می باشد			
	توسعه سیاسی قابلیت محور	پایداری و بقاء	تداوم عمر سیستم سیاسی		
۵	توسعه سیاسی قابلیت محور	نظم عمومی	نظمی است که از طریق قوانین و مقررات برای برقراری آرامش و امنیت در حوزه عمومی و در سطح کلان کشور برقرار می شود		
		کفایت در تصمیم گیری	داشتن شایستگی لازم در امر تصمیم گیری		
	توسعه سیاسی قابلیت محور	نهادینه کردن سیاسی	ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل، اهمیت نهادها در مدیریت تعارض	جگورایب، هانتینگتون، پالمر، پاولسون، هیگرو کاتسکی	
		مشارکت سیاسی	مشارکت اکثریت جمعیت بالغ جامعه در اداره امور	هانتینگتون، آلموند و پاول، بایندر	
		ملت	ساختن هویتی ملی با استفاده از قدرت حکومت	آلموند و پاول	

و پاولسون	تا از نظر سیاسی در بلند مدت پایدار و قابل دوام بماند (یکپارچگی ملی)	سازی(اجماع ایدئولوژیک)			
جگورایب، هانتینگتون، بنیامین، پاولسون، هیگرو کاتسکی	ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل، اهمیت نهادهای در مدیریت تعارض	نهادینه سیاسی	توسعه سیاسی قابلیت محور	مونت پالمر	۷
جگورایب، هانتینگتون، بنیامین، پالمر، هیگرو کاتسکی	ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل، اهمیت نهادهای در مدیریت تعارض	نهادینه سیاسی	توسعه سیاسی قابلیت محور	پاولسون	۸
آلموند و پاول و بنیامین	ساختن هویتی ملی با استفاده از قدرت حکومت تا از نظر سیاسی در بلند مدت پایدار و قابل دوام بماند (یکپارچگی ملی)	ملت سازی(اجماع ایدئولوژیک)			
جگورایب، بنیامین، پالمر، پاولسون، هیگرو کاتسکی	ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل، اهمیت نهادهای در مدیریت تعارض	نهادینه سیاسی	توسعه		
آلموند و پاول، بایندر و بنیامین	مشارکت اکثریت جمعیت بالغ جامعه در اداره امور	مشارکت سیاسی	توسعه سیاسی منفی	هانتینگتون	۹
آلموند و پاول و جگورایب	تغییر در قابلیت های افراد، گروه ها و جامعه جهت افزایش توانایی پاسخ گویی موفقیت آمیز به متغیرهای محیطی	قابلیت			
--	تغییر در اشتیاق افراد، گروه ها و جامعه	تحرك اجتماعی			
جگورایب، هانتینگتون، بنیامین،	ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل، اهمیت نهادهای در مدیریت تعارض	نهادینه سیاسی	توسعه سیاسی منفی	هیگرو	۱۰

پالمر، پاولسون و کاتسکی					
جگورایب، هانتینگتون، بنیامین، پالمر، پاولسون و هیگر	ایجاد نهادهای قوی، پیچیده و مستقل، اهمیت نهادهای در مدیریت تعارض	نهادینه سیاسی	توسعه سیاسی منفی	جان کاتسکی	۱۱
جگورایب	تغییرات تکمیلی در بخش های کلی جامعه	نوسازی سیاسی			

نتیجه گیری

مطالعات نوسازی بعد از جنگ جهانی دوم و با پشتیبانی غرب و به خصوص آمریکا برای جذب کشورهای تازه استقلال یافته و باز داشتن آنها از پیوستن به بلوک شرق «توسعه نیافتگی» رشد یافت. تمام تلاش اندیشمندان نوسازی بر ارائه مدلی برای مسئله این کشورها قرار گرفت. مکتب نوسازی بر دو بنیاد مهم نظری استوار بود که شامل تکامل گرایی و کارکردگرایی ساختاری می شد. اندیشه ترقی و پیشرفت ناظر به ریشه ای است که پایه های نوسازی بر آن قرار گرفته است و کارکردگرایی ساختاری چگونگی چارچوبی را که مطالعات نوسازی بر آن اساس سامان می یابند، مشخص می نماید. این اندیشه تحت تأثیر دو مسئله با انتقاداتی مواجه شد: نخست، تغییرات فکری اجتماعی شکل گرفته در غرب بود، که مدرنیته و اصول اندیشه غربی را زیر سؤال می برد و مسئله دیگر تحولات بسیار مهم در کشورهای غیر غربی و پذیرای توسعه در مسیر نوسازی بود، که خوش بینی اولیه نظریه پردازان نوسازی را مورد چالش قرار می داد. با توجه به این دو عامل بود که اصلاحاتی در نظریات نوسازی انجام شد. اما نکته مهم آنکه نظریات متأخر نوسازی تنها به تعدیل و اصلاح نظریات متقدم همت گماشتند و بنابراین نباید چرخش در مبانی و مقومات این نوع اندیشه را انتظار داشت.

منابع و مآخذ

۱. امین زاده، محسن (۱۳۷۶). توسعه سیاسی، مجله علمی و پژوهشی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷، خرداد و تیر، ص ۱۱۷-۱۰۴.
۲. ایوبی، حجت‌الله (۱۳۷۷). نقد نظریه‌های غرب‌محور در توسعه سیاسی، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، پاییز، شماره ۱.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۷). از دیالکتیک تمدن‌ها تا دیالوگ تمدن‌ها، فصل‌نامه گفت‌وگو، تهران، زمستان، شماره ۳.
۴. پای، دبلیو، لوسین، و دیگران (۱۳۸۰). بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، مترجم غلامرضا خواجه سروی، تهران، نشر مطالعات راهبردی.
۵. پالمر، رابرت روزول (۱۳۵۷). تاریخ جهان نو، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر.
۶. پرزورسکی، آدام (۱۳۸۶). مسائلی چند در گذار به دموکراسی، در: هانتینگتون، ساموئل و دیگران، گذار به دموکراسی (ملاحظات نظری و مفهومی)، ترجمه محمد علی کدیور، تهران، گام نو.

۷. ساعی، احمد. (۱۳۸۴). توسعه در مکاتب متعارض، تهران: قومس.
 ۸. ساوه درودی، مصطفی؛ خلیلی، ابراهیم و ملکی، عباس. (۱۳۹۲). بحران های سیاسی و توسعه سیاسی در ایران، فصلنامه علمی و پژوهشی «امینت پژوهی»، سال دوازدهم، شماره ۴۳، پاییز، ص ۳۵-۵۹.
 ۹. سیف زاده، حسین. (۱۳۶۸). نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، قومس، ص ۱۷۳.
 ۱۰. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۸۲). بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
 ۱۱. عقیلی، سید وحید و جعفری، علی. (۱۳۹۰). نقش اینترنت در توسعه سیاسی، مجله مطالعات رسانه ای، سال هشتم، شماره ۱۹، زمستان، ص ۲-۹.
 ۱۲. فرقانی، محمد مهدی. (۱۳۸۱). تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، بهار، شماره ۱۷، ص ۱-۳۹.
 ۱۳. قوام، عبدالعلی. (۱۳۷۱). توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران، نشر قومس، ص ۹-۱۰.
 ۱۴. معمارزاده، غلامرضا و پاک طینت، اقبال. (۱۳۸۵). عوامل مؤثر بر توسعه سیاسی، فصلنامه علمی و پژوهشی کنترلر، سال ۴۱، دوره دوم، شماره ۲۱، پاییز و زمستان، ص ۱-۲۵.
 ۱۵. نظری، سید غنی؛ بشیری گیوی، حسین و جنتی، سعید. (۱۳۹۲). «بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر توسعه سیاسی». مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال ششم، شماره اول، زمستان، ص ۱۴۶-۱۳۸.
 ۱۶. نقیبزاده، احمد. (۱۳۷۷). جمهوریت و اسلام، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات سازمان مدارک فرهنگ وزارت ارشاد.
 ۱۷. هدی، فرل. (۱۳۸۰). اداره امور عمومی، فصل سوم، ترجمه غلامرضا معمارزاده طهران، اسفندماه، ص ۷۷-۷۹.
 ۱۸. هدی، فرل. (۱۹۷۸). «مدیریت در کشورهای در حال توسعه». مدیریت عمومی (چشم انداز تطبیقی). ترجمه حسن دانایی فرد. بروکراسی و توسعه در ایران، ابوالحسن فقیهی و حسن دانایی فرد، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۸۵.
 ۱۹. هدی، فرل. (۲۰۰۶). اداره امور عمومی تطبیقی، «مبانی، مفاهیم و نظریه ها برای رشته های مدیریت دولتی و علوم سیاسی»، ترجمه دکتر سید مهدی الوانی و دکتر غلامرضا معمارزاده طهران، تهران: انتشارات اندیشه های گوهربار، چاپ هشتم.
20. - David E Apter (1965) the Politics of Modernization (University of Chicago Press) Johari, J. C, op. cit., p. 175.
 21. S N Eisenstadt (1964) Modernization and Conditions of Sustained Growth.
 22. Samuel Huntington (1965) Political Development and Political Decay World politics XVII, pp. 386-430.
 23. -Sushanta Sarma. (۲۰۱۱). NGO transformation: institutional entrepreneurship in Indian microfinance, Business Strategy Series, Vol. ۱۲ Iss: ۴.